

سرود ملت ۲۹ گاتها

در آغاز

پیامبری ز رشت

دکتر حسین وحیدی

سرود ملت ۲۹ گاتها

در آغاز

پیامبری رشت

دکتر حسین وحیدی

۶۱۲-

۶۹۰۸۶



سرود هات ۲۹ گاتها

در آغاز پیامبری زرتشت

از: دکتر حسین وحیدی

انتشارات اشا

چاپ اول: آبان ماه ۱۳۵۹

حق چاپ برای نویسنده محفوظ است

پیشگفتار

گاتها، سروده اشوزرتشت یکی از ژرف ترین و دلکش ترین و ارزشمندترین و دیرینه ترین نمودهای فرهنگ بشری است. در این نامه ورجاوند اشوزرتشت با زبانی زیبا و دل انگیز به ژرف ترین و بنیادی ترین پرسشهای آدمی که اندیشه و زندگی او را فرا گرفته پاسخ میدهد و برای هر یک راه و روشی درست و شایسته می شناساند. گاتها دارای هفده "ها" یا بخش است که هر یک به بند هایی بخش شده است. هر یک از هفده هات گاتها در بردارنده جستار ویژه ایست که هات ۲۹ ویژه آغاز پیامبری زرتشت است.

در این هات که به چهر راز و نیاز سروده شده است "روان جهان" به پیشگاه اهورامزدا از گسترش ستم و تباهی و ویرانی و غارت و چپاول و گستاخی و زور که جهان و زندگی مردمان را فرا گرفته گله می کند و از اهورامزدا درخواست می کند که کسی برای از میان برداشتن این تباهی ها برگزیده شود. اهورامزدا از وهومن (خرد هستی) و اشا (سامان و هنجار هستی) می خواهد کسی را برگزینند و سرانجام این کس که اشوزرتشت است و همه فروزه های نیک اهورایی را داراست برای انجام این گمارش برگزیده میشود و روان جهان از این گزینش خوشنود میشود و رهبری اشوزرتشت را می پذیرد. نویسنده این دفتر کوشیده است این راز و نیاز فلسفی و دلکش و ژرف و زیبا را ترجمه کرده و با گستردگی بیشتر و با زبانی شعرگونه گزارش^۱ نماید. بخشهای هفده گانه دیگر گاتها نیز به همین گونه ترجمه و گزارش شده است که امید است پس از چاپ و پخش این دفتر دفتراهای دیگر نیز چاپ و پخش شود.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۱۳۸۵

(۲۹)

(۱) در آستانه ی خیزش و انقلاب
و سرافرازی و شکوه و افتخار
و سربلندی و عزت و کرامت
و آبروی و ناموس و آوازه
و جلال و شرف و بزرگواری
و کرامت و کبریا و جلال و کبریا
و کرامت و کبریا و جلال و کبریا
و کرامت و کبریا و جلال و کبریا

بند ۱

گله روان جهان

روان جهان گله مند است ،
برای چه مرا آفریدی ؟
چه کسی مرا به کالبد تن درآورد ؟
خشم و تباهی و ستم و آزار و کینه ،
همه حا را فرا گرفته است ،
مرا جز تو یار و یاور نیست ،
آنکه مرا می تواند برهاند بمن بنمای .

و سببش در راهش

[۱۶]

(۳) و سببش در راهش

و سببش در راهش

و سببش در راهش

و سببش در راهش

و سببش در راهش

و سببش در راهش

بند ۳

در جستجوی رهبر

اشا به اهورامزدا پاسخ داد:

من کسی را نمی‌شناسم که بتواند،

آزار از روان جهان بردارد،

و پاکان را در برابر تبهکاران نگهداری کند،

باید کسی را بیابیم که تواناترین مردمان باشد،

تا به خواستش پاسخ بدهیم و بیاریش بشتابیم.

(۴) ساسانیان و ساسانیان.
 و ساسانیان و ساسانیان.
 و ساسانیان و ساسانیان.
 و ساسانیان و ساسانیان.
 و ساسانیان و ساسانیان.
 و ساسانیان و ساسانیان.

بند ۴

داوری مزدا اهورا

مزدا اهورا،

بهتر میدانند و بهتر آگاه است که،

دیوینسی ها را در گذشته چه شیوه‌ای بوده،

و در آینده شیوه آنها چه خواهد بود،

و تنها مزدا اهوراست که هر چیز را داوری کرده و می‌سنجد،

پس ما به خواست او خشنود و خرسند خواهیم بود.

(ه) یسوع وایس ودمسلسلسدوسد یسوعوسد
 یسوعوسدوسد لایسلسلسد یسوعوسد یسوعوسد
 ۴۴ دایس وایس یسوعوسد یسوعوسد
 یسوعوسد یسوعوسد یسوعوسد یسوعوسد
 ایسوعوسد یسوعوسد یسوعوسد یسوعوسد
 ایسوعوسد یسوعوسد یسوعوسد یسوعوسد

بند ۵

گزند دشمنان

اینک من و روان جهان ،
 با دلی آکنده از ستایش و با دستهای برافراشته ،
 از مزدا اهورا خواستاریم که :
 به نیکوکاران و راستان و رهبرانها ،
 از سوی دشمنان آنها ،
 گزند و آسیبی نرسد .

(۶) مع ۴. واسطه مع. مع. مع. مع.
 مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع.
 مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع.
 مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع.
 مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع.
 مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع. مع.

بند ۶

اهوورتو

آنگاه مزدا اهورا،

که زندگی برخاسته از دانایی اوست گفت:

آیا تو یک (اهو) رهبر مینوی و یا یک (رتو) رهبر جهانی،

راست کردار را نمی‌شناسی؟

مگر تو نگهبان جهان و آفرینش نیستی؟

سخت است. سخت است. سخت است.

بند ۱۰

(۷) سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر
 سحر سحر سحر سحر سحر سحر

بند ۷

پرسش از وهومن
 پس مزدا اهورا گفت:
 این سخن ورجاوند فزاینده،
 از اهورایی است که خواستش با اشا همسان است،
 و مزدا اهورا،
 آنرا برای خوشبختی همه کسانی که،
 در زوارش^۱ جهان و آفرینش هستند فرستاده است.
 (اهورمزدا پس از درنگی کوتاه سخنان خود را می‌کشد و می‌گوید:)
 ای وهومن:
 آیا تو کسی را نمی‌شناسی که،
 مردمان را یاری کرده و آنها را رهایی بخشد؟

(۸) سق، عجز، دوس، فاندس،
 سق، عجز، دوس، فاندس،
 سق، عجز، دوس، فاندس،
 سق، عجز، دوس، فاندس،
 سق، عجز، دوس، فاندس،
 سق، عجز، دوس، فاندس،

بند ۸
 پیامبر

(و هومن پاسخی نمیدهد و از اینرو خود اهورا مزدا سخنش را می‌کشانند و
 میفرماید:)
 تنها کسی که من او را به خوبی می‌شناسم ،
 و فرمانهای مرا بکار می‌بندد ،
 زرتشت اسپنتمان است ،
 اوست که خواهان آنست که ،
 با سرود ستایش مزدا آیین راستی را برافرازد ،
 از اینرو ما به او شیوایی سخن می‌بخشیم .

سرود

۱۱

(۱۱) وروس سینه ها را بزنند
 و سینه ها را بزنند و سینه ها را بزنند
 و سینه ها را بزنند و سینه ها را بزنند
 و سینه ها را بزنند و سینه ها را بزنند
 و سینه ها را بزنند و سینه ها را بزنند
 و سینه ها را بزنند و سینه ها را بزنند

بند ۱۱

انجمن مغان

(روان جهان سخنان خود را می کشاند)

کی،

اشا و وهومن و خسترا بسوی ما روی خواهند آورد؟

ای مزدا،

انجمن برادری مغان آموزشهای تو را خواهد پذیرفت

ای اهورا،

اینک که یار و یابوری برای ما رسیده،

ما برای زوارش به تو و او (زرتشت) با دل و جان آمادگی داریم.

بند ۹- گله روان جهان

آخ از این همه ستم‌ها !
آخ از این همه نادانی‌ها !
آخ از این همه تباهی‌ها و خشم‌ها و آزارها و کین‌ها !
زندگانی در این جهان نفرین شده به ستم آویخته است .
بهر جا که گوش فرا دهی
نال‌های جانخراش می‌شنوی ،
و بهر جا که بنگری ،
پیکری را افتاده بر زمین می‌بینی ،
گاه این پیکر ، پیکر جان‌داری است که به پیشگاه خدایان پیشکش شده است .
و گاه پیکر آدمی است که خدایی زمینی زندگی را از او برگرفته است .
هرشامگاه ،
بهنگام فرو شدن خورشید ،
بدسرشتان نادان ،
از خانه‌های خویش بیرون می‌شوند ،
و به گرد آتشی که افروخته‌اند گرد می‌آیند ،
ماده‌های دودزا به آتش می‌ریزند ،
و چون دود ببالا شد از اینکه پیام خود را به خدایان رسانده‌اند ،
شادمانه می‌خندند و آوا برمی‌کشند .
و آنگاه ،
شیره گیاهی مستی‌آور می‌نوشند .
و سرمست و بیخوده
با سنگدلی و تندلی ،
جان‌داری را می‌کشند و از خونس می‌نوشند ،

و تا دیری از شب بگرد آتش می چرخند و پای می گویند ،
و سپس به خانه های خود بازمی گردند ،
و در راه بازگشت ،
بینوایان خفته در رهگذرها را بیدار می کنند ،
آنها را می آزارند و می زنند و از شنیدن فریادها و ناله ها و دیدن اشک دیدگان
آنها شادمانه می خندند .
همه جاجشم و کینه می توفد ،
خشم فرو دستان به فرا دستان و خشم فرا دستان به فرو دستان ،
هیچ یک از این دو یکدیگر را برنمی تابند ،
یکی دیگری را با شکنجه و زور و تا آخرین ذره ی توان بفرمان می گیرد ،
و دیگری فرمان می برد و در درونش خشم روی خشم می انبازد ،
خشمی که دل و جان همه را چون آتش فشان آماده ترکش و فشانش می کند .
همه جا تباهی گسترده است ،
همه جا بوی گندیدگی و پوسیدگی می دهد ،
سخن ها همه پوچ و پیاوه و سرد ،
و کردار ها همه سرسری و نابخردانه و دیوانه آساست .
فروغ اندیشه و خرد مرده است ،
هیچ چراغ خردی نمی سوزد که راه بروی مردمان بگشاید ،
و هیچ پرتو اندیشه ای نمی تابد که پیش پای کسی را برافروزد ،
همه جا تاریکی است و تاریکی ،
همه جا تباهی است و تباهی .
از دور دست فریادی بگوش میرسد ،
این فریاد از کیست ؟
راهزنی راه بر رهروی بسته و خواسته اش را می رباید ؟
دیو سرشتی گلوی گرفتاری را می فشارد ؟
مشت ازدها خوبی بر سینه درمانده ای فرو می آید ؟
در سیاهچالی نگون بختی از سوزش و درد شکنجه می نالد ؟

در پیکاری نابرابر زورگویی بینوایی را می‌گوید؟
 در خانه‌ای دور افتاده سیلی سخت مردی ناپاک و تیره دل چهره زن بینوایی را
 می‌آزارد؟
 ای وای که این فریاد از کیست؟
 و نه یک فریاد،
 این فریادها از کیست؟
 چرا پیوسته در این سرزمین و از دورادورهای آن این همه فریاد برمی‌خیزد؟
 و چرا آدمهای درنده خو در اینجا این همه فراوانند،
 و چرا در این جا دست‌های ستمکاره این همه بر بینوایان گشوده است؟
 براستی این سرزمین را نام چیست؟
 و مردمان آن چرا اینسان می‌زیند،
 و چه چیزی این همه خشم و تباهی و ستم و آزار و کینسه در دل‌وجان‌واندیشه
 و گفتار و کردار مردمان آن جای داده است؟
 در این سرزمین این تاراج و دست یازی از چیست؟
 چرا مردمان نمی‌خواهند و نمی‌توانند به دست‌ورد خود خرسند باشند و از بهره
 کار خود بزینند؟
 چرا چشم هر کسی نگران خواسته دیگری است؟
 و چرا اندیشه‌ها و کنش‌ها همه در این است که چگونه و از چه راه می‌توان بر
 خواسته دیگری دست یازید و خواسته دیگری را ربود؟
 نگرانی و ترس فراگیر جان و دل همگان است،
 همه از یکدیگر هراسان و نگرانند.
 و این نگرانی و هراس همه شادیها و خوشی‌ها و امیدها را در دلها کشته،
 و همه پیوندها را با زهری از بد بینی و بداندیشی آلوده است.
 چرا مردمان را پابندی و استواری به گفته و پیمان نیست؟
 مردمان با هم پیمان می‌بندند،
 با چهری ساده و گشاده و گفتاری خوش و فریبا،
 اما چون پای کردار پیمان می‌آید،

همه گرگان درنده‌ای میشوند که جز دریدن و خوردن و بردن اندیشه دیگری در سر ندارند.

و در این کشاکش راهزنی و بداندیشی و پیمان شکنی و نادرستی، ساده دلان و بی پناهان و ناتوانان و کم زوران و درماندگان نابود می‌شوند و بیش‌ترمان و زورگویان و توانمندان و چیره‌دستان و دروغگویان و فریبکاران و سنگدلان و ناپاکان چیره و فرمانروا می‌گردند.

راستی آماج زندگی چیست و آدمیان برای چه آفریده شده‌اند؟
آیا آماج آفرینش و زندگی این بوده که مردمان پیوسته در دریای درد و رنج و ستم و تسهکاری فرو روند؟

و آیا زندگی آدمیان تا پایان می‌باید چنین باشد؟
آیا این همه خشم و آزار و کین و تباهی و رنج و ستم را پایانی نیست؟
و آیا سرانجام رها بخشی نمی‌آید که مردمان را یاری کند و آنها را از این سر-
نوشت غم‌آلود برهاند؟

بند ۲ - پرش از اشا

هستی در پویش و بالش است ،
و گوهر هستی در این پویش و بالش حاودانه پیوسته از چهری به چهری دیگر
فرا می گردد ،
برپویش و بالش و روند و فراگرد و گشادوبست و زاد و مرد نموده های هستی بر
بستی^۱ حاودانه و ناگستنی فرمان می راند ،
"اشا" فرمانروای هستی است ،
در جهان هستی چیزی نیست که زیر فرمان "اشا" نباشد ،
اشا می زایاند و می میراند ،
می گشاید و می بندد ،
می پروراند و می بالاند ،
می سازد و می شکند ،
می آورد و می برد ،
می فراهمد و می پراکند .
اشا فرمانرواست و اوست که هستی را با همه فراگردها و دگرگونی هایش زیر
فرمان دارد ،
و زندگی آدمیان بناچار نیز زیر فرمان اشاست ،
و آیا در زندگی آدمیان ،
ستم و بیداد و تاراج و دست یازی و تندى و خشم و کین همساز و هماهنگ با
اشاست و یا ناهمساز و نا هماهنگ با آنست ؟

۱ - قانون ۲ - اشا - سامان و نظم و هنجار تغییر ناپذیر حاکم بر هستی

و پاسخ این پرسش را باید از اشا گرفت ،
 اگر اشا سامانگر است ،
 اگر اشا هنجار هستی است ،
 اگر در هستی هیچ چیز نابهنجار و نابسامان نیست و هر چه هست هنجار و
 سامان است ،
 اگر اشا نابودکننده و برانداز همه نابسامانی‌ها و نابهنجاریهاست ،
 پس هر گونه نابسامانی و نابهنجاری در زندگی آدمیان ،
 خشم و کین و دست یازی و ازاروستم و تباهی ،
 ناهماهنگ و ناسازگار با اشاست و باید از میان برخیزد ،
 و این کار چگونه انجام شدنی است ؟
 از فرمانروایی اشاء
 و از پویش و بالشی که فرمانروا بر زندگی آدمیان است ،
 پویش و بالشی که هنداد^۱ های پوسیده و کهنه‌ای را که زمانشان سرآمده است از
 میان برمی‌دارد ،
 و هندادی نو و سازنده را جانشین آن می‌سازد ،
 که هنداد نخستین نابسامان و نابهنجار و هنداد دومین بسامان و بهنجار است .
 و این زایش و میرش چگونه انجام می‌گیرد ؟
 از جنبش و پویش مردمان ،
 و از پدیدار شدن رهنما و پیشوا و پیام آوری که ،
 جنبش و پویش زمان و مردمان را دریابد ،
 و پیام زمان نو و آفرینش نو را بمردمان برساند و آنها را برای زندگی بهنجار
 و بسامان نو آماده سازد .
 و اینک ،
 و در این گامه آشفته و پرت‌آشوب زمان ،

این اشاست که می باید مردمان و ها زمان^۱ گرفتار ستم و بیداد و ناهنجاری را
از بند برهاند ،
و باز این اشاست ،

که مزدا شناخت رهبر و رهبری را از او می خواهد و از او می جوید .

بند ۳- در جستجوی رهبر

فرمان اشا فرمان ساختن و نوساختن است ،
پوسیده‌میرنده می‌باید از میان برخیزد و تازه سازنده جای آنرا بگیرد ،
این فرمان اشا و برآیند کنش و واکنش هستی و روند و فراگرد زیست آدمیان
است ،

و می‌باید رهبری و پیام‌آوری فرمان اشا را بپذیرد و آنرا بانجام برساند ،
و این رهبر و پیام‌آور که می‌باید باشد ؟
کسی که تندیس خواست سازنده زمانش باشد ،
با پوسیدگی و تباهی بستیزدو به تازگی و سازندگی بیاویزد .
دلی پاک و پیراسته از ستم و بیدادگری و سرشار از مهر بمردمان داشته باشد ،
تبهکاران را براندازد و نیکوکاران را برافرازد ،
اندیشه‌اش توانا و پربار و منش و کردارش استوار باشد ،
پیوندش با مردم نیک اندیش درست کردار نزدیک و گرم و استوار باشد ،
و از این پیوند چنان نیرویی بدست آورد که او را فراتر و برتر از همگان کند .
اگر چنین رهبری پدید آید ،
رهبری با اندیشه‌ای روشن و سازنده و دلی پاک و مهربان و همیار و هم‌رمز با
مردمان .

بیگمان نیروی آفرینش و نیروی اشا بیاری‌او برخواهد خاست و او را بردشمنانش
چیره خواهد کرد .

این رهبر و پیام‌آور می‌باید پدیدار شود و پدیدار هم خواهد شد .
فرمان اشا چنین است ،

فرمان آفرینش چنین است ،

فرمان پویش و بالش چنین است .

بند ۴- دآوری مزدا اهورا

در این گامه زمان و در این هنگامه پرتآشوب ،
و هنگامه نبرد کهنه و نورهبر پدیدار خواهد شد و کار بزرگ خود را آغاز خواهد
کرد ،

و از کجا و چگونه ؟

بی گمان کار بزرگ رهبر و رهبری از آگاهی آغاز خواهد شد ،
همان چیزی که خواست اهورامزدا و گوهر هستی و نیروی آفرینش و فرمانروایی
اشاست .

باید نخست مردمان را آگاه کرد ،

آگاه از آنچه در گذشته بوده و اینک هست و در آینده خواهد بود ،
باید اندیشه مردمان را از آنچه پیرامون آنها می گذرد و از آنچه باید باشد
روشن ساخت .

باید بمردمان آموخت که زیست راستین و اهورایی آنها چگونه باید باشد .
و زیست امروز آنها چگونه است و چه اندازه با زیست راستین و درست دوری
دارد ،

باید پلیدیها و پستیها و ستمها و بیدادها و خشمها و کینها و آزارها و
چپاولها و غارتها را فرا دید مردمان آورد .

می باید بمردمان آموخت که در چه دوزخی بسر می برند و سازندگان دوزخ برای
آنها چه کسانی هستند ،

باید زندگی بهشت آسایی را که از مهر و دوستی و داد و راستی برمی خیزد
برای مردمان آشکار ساخت ،

باید زیباییهای زندگی را بدیده مردمان کشید و به آنها آموخت که :
زندگی زیباست .

اگر در آن روشنایی باشد ،

پاکی و راستی باشد ،

مهر باشد ،
 کار و کشت و سرسبزی و خرمی باشد .
 و در کار آگاهش می باید .
 همبایی^۱ فروریزی همداد پوسیده کهن و نوزایی و برپایی همداد تــــازهو
 سازنده را بمردمان آموخت .
 و به آنها گفت :
 اگر به اندیشه روشن و بالنده و سازنده رو کنند ،
 اگر با گروهی^۲ استوار یا بدیها بستیزند و به نیکی ها بیاویزند ،
 اگر به نیروی رهبری و توان خویش باور راستین داشته باشند ،
 و اگر بدانند و بدانسته خود پایند و پابرجا باشند که در روند نیروی آفرینش
 وفرمان اشا اندکی کاستی و فزونی نیست ،
 و بدانند و بدانسته خود پایند و پابرجا باشند که ترازوی داد هستی بی هیچ
 لغزشی همه چیز را در کفه زمان می ریزد و می سنجد .
 و سرانجام ،
 رای سرنوشت ساز خود را میدهد و بکار می بندد ،
 آنها بیگمان در کار بزرگ خود پیروز می گردند ،
 و چراغ تابناکی را که رهبر و رهبری برای آنها برافروخته به خورشید جاودانه
 تابناک فرامی گردانند .
 مردم باید آگاه شوند ،
 آگاه از گذشته و آگاه از کنون و آگاه از آینده .
 آگاه از داوری درست و سنجش راستین مزدا و نیروی آفرینش ،
 آگاه از رای راستین و درست و سنجیده مزدا و نیروی آفرینش .

بند ۵- گزند دشمنان

دشمنان به تب و تاب افتاده‌اند ،
هراس به دل‌های آنها نشسته است ،
آنهايي که تا ديروز چون پولاد استوار مي نمودند ،
و مانند زمان ، زندگي وشکوه و برتری و سروری خود را جاودانه مي پنداشتند ،
با دیدگاني نگران روند پيرامون خویش را مي نگرند ،
مي بينند و در مي يابند که حوانه‌های نو چگونه سر بر مي زند و شاخه‌های درخت‌های
کهنه و پوسیده چگونه مي پوکد و مي شکند .
آنها مي بينند و در مي يابند که اندیشه‌ی پاکان و نيکان چگونه روبه گسترش است ،
ومي بينند و در مي يابند که هر چه زمان مي گذرد توان و نیروی آنها کاسته و توان
و نیروی پاکان و نيکان فزونتر مي گردد ،
آنها در اندیشه براندازی دشمنان خويشند ،
و شگفتا !
آنها که تا ديروز ،
پاکان و نيکان را نادیده مي انگاشتند و آنها را بباد ريشخند مي گرفتند ،
اينک ،
روز و شب یک دم نمي آسايند و پيوسته در اندیشه براندازی آنهايند ،
آنهايي که چون پولاد بر باور و گفته‌های خود استوارند ،
چونان خورشيد بهر جا پاي‌نهند ،
اندیشه و دل و جان مردمان را روشنائي مي بخشند ،
و پيوسته ،
اندیشه و گفتار و کردارشان مي توفد و مي خروشد ،
و بنياد و زندگي بداندیشان و ناپاکان راست تر و سست تر مي کند ؛
بداندیشان در اندیشه گزند و آسیب به نيکانند ،

اما فرمان اشا نابودی نیکان نیست ،
نیکان باید بمانند و بدان باید بروند ،
و از همین رو نیکان از گزند می‌رهند ،
و گزندها همه روانه‌ناپاکان و ناراستان می‌گردد .

بند ۶- اهو ورتو

زندگانی آدمیان را دو پایه است ،
پایه اندیشه و پایه تن ،
جهان مینو و جهان ماده
جهان روان و جان و اندیشه و پندار و سهش^۱ و شناخت و دریافت ،
جهان ماده و تن و جهان دیدنی و بسودنی^۲ ،
جهان "اهو" و جهان "رتو" ،
گردونه زندگی آدمیان براین دو چرخ می پیوید ،
و بهزیستی و شادمانی آدمیان در هماهنگی و همنوایی این دوست ،
و از آنجا که ،
هنجاری که بر جهان "اهو" فرمان میراند جهان "رتو" را نیز زیر فرمان دارد ،
پویش و بالش هستی ،
هم اندیشه آدمیان را فرامی گرداند و هم شیوه زیست آنها را .
و در هنگامه نبرد بین پوسیده و تازه و سازنده و ویرانگر ،
اندیشه و شیوه زیست پوسیده ،
پوسیدگی و واپس گرایی را پشتیبان و نگهبان است ،
و اندیشه و شیوه زیست نو ،
نوسازی و نوآوری و بهسازی بیه آوری را ،
و در نبرد میان باورهای نادرست و پنداری ،
و باورهای درست و اندیشه و رانه ،
میان شیوه زیست واپس گرا و نو نیز نبرد و پیکار است ،
شیوه زیست واپس گرا ،

دست بازی و ویرانگری و کوچ و فروپاشی است ،
و شیوه زیست نو ،
ماندگاری و کشت و کار و آبادانی و بهسازی و بهزیستی ،
بداندیشان و ناپاکان همانگونه که به باورهای نادرست و پنداری خویش پابندند ،
شیوه زیست واپس گرا را نیز نگهبانی می کنند ،
و پاکان و نیکان که به اندیشه ها و باورهای درست خردمندانه گروش دارند ،
شیوه زیست تازه و نو و بهساز و به آفرین را پشتیبانند .
و میان این دو جنگ و ستیز است ،
میان آنها و میان رهبران آنها ،
در هر زمان "اهو" و "رتو" را نماینده و گروه و راهبرانی است که تندیس زمان
خویشند ،
و در این زمان که دو نیرو و دو گروه و دو همداد همستار^۱ برابر هم ایستاده اند ،
اهو و رتو رانیز دو گونه بنیاد و چهار است ،
یکی نیک و یکی بد ،
یکی سازنده و یکی ویرانگر ،
یکی بالنده و یکی میرنده ،
و آنچه که می باید از سوی پارسایان و نیکان و رهبران پشتیبانی گردد ،
اهوی و رتوی نیک و سازنده و بالنده است ،
اهو و رتوی که می باید تندیس پاکی و پرهیزکاری و نیکی و راستی و پاکی باشند ،
آفرینش نور را نگهدار و نگهبان باشند ،
و گمارش آفرینش نور را به انجام برسانند .
اهو و رتوی نوساز یار اشا هستند و می باید فرمان اشا را بکار بندند ،
پوسیده را براندازند و نور را بنشانند ،
زشتی را بزدايند و زیبایی را بنمایانند ،
بدی را براندازند و نیکی را بگسترانند .

بند ۷- پرسش از وهومن

نمود بزرگ آفرینش اهورایی آدم است ،
و نمود بزرگی آدمی اندیشه ،
و نمود بزرگ اندیشه سخن ،
و نمود بزرگ سخن ،
سخن مانتره ، سخنهای ورجاوند اندیشه انگیز اهورایی است .
و از میان همه سخنهای اهورایی .
گرامی ترین و ارزشمندترین آنها ،
سازنده ترین و بهسازترین آنهاست ،
و این سخن ،
سخن "اهون ور" است ،
سخنی که در آن ،
مردمان به پیروی از اشا ،
هنجار و سامان هستی فراخوانده شده اند ،
که اگر مردمان چنین باشند و از اشا پیروی کنند ،
وهومن به آنها روی خواهد آورد و از این دارش^۱ و نیروی بزرگ هستی بهره مند
خواهند شد ،
همان دارش و نیرویی که در این گامه بزرگ زندگی ،
مзда اهورا آنها بیاری مردمان فرا می خواند .
مзда اهورا ،
از وهومن می پرسد :
" ای وهومن ،

آیا تو کسی را نمی‌شناسی که ،
مردمان را یاری کرده و آنها را رهایی بخشد ؟
و چون خود مزدا اهورا ،
نمود همه نمای وهومن ، خرد هستی است ،
وهومن خاموشی می‌گزیند و کسی را نمی‌شناساند ،
و اینجاست که مزدا اهورا خود به سخن درمی‌آید ،
و برای نخستین بار پیامبر بزرگ و راهبر گرامی و تاریخ ساز زمان را می‌شناساند ،
اشو زرتشت را ،
پیامبری که ،
اشا ، سامان و هنجار هستی و راستی ،
و وهومن ، خرد هستی و نیک اندیشی ،
پرورش و انگیزش او را ،
برای زوارش^۱ به نیروی آفرینش و روان جهان فراهم ساخته‌اند .

بند ۸ - پیامبر

باد بهاری بر وزید ،
ابر فرو بارید ،
خورشید بر زمین خندید ،
سبزه برد مید ،
و گل شکوفید ،
و بلبل بر شاخه گل نغمه برکشید ،
و زمان کهن که آبستن بار تازه بود زایشی دیگر را آغازید .
خورداد روز بود به ماه فروردین ،
که "ستاره روشن" ^۱ پای به جهان نهاد ،
گویند :
هنگام زاده شدن خنده بر لبان داشت و چون زاده شد جهان روشنایی و خرمی
تازه گرفت .
با گذشت زمان ،
کودک بالید و دید و شنید و اندیشید و پژوهید و سنجید تا به میانه زندگانی
رسید ،
و در آن زمان بود که ،
راه تازه و تاریخساز خود را برگزید .
در یک روز ،
باز به خورداد روز به ماه فروردین ،
در اوج شکوفندگی و باروری خرد و اندیشه اش ،
و به هنگامی که همه چیز زایش نویی را نوید میداد ،

۱ - یکی از معانی واژه "زرتشت" است .

و همه چیز آمدن پیامبری را بایا می‌کرد ،
و همه کس چشم براه پیام آوری بود ،
ناگهان ،
آوایی از دلش برخاست ،
آوای سروش ۱۰
پیام آور و هومن ،
این آوا ،
آوای تازه‌ای بود که هرگز مانند آنرا نشنیده بود ،
و اینک ،
در این سپیده دم بهاری ،
و در میان دریایی از شکوفندگی و زیبایی و سرسبزی و خرمی که دره و کوه و دشت
رافرا گرفته بود ،
و در زمانی که همه‌ی دل و جان و اندیشه‌اش با زندگی و سرنوشت مردمان
پیرامونش پیوند خورده بود ،
این آوا غوغائی در دل او برانگیخته بود ،
بدنبال اندیشیدن و پژوهیدن و سنجیدن دراز که روزها و شبهای او را گرفته
بود ،
اینک ،
بهمانسان که گل می‌شکوفد ،
و سبزه برمی‌دمد ،
و از دل شاخی ستبر جوانه‌ای نازک سر برمی‌زند ،
اندیشه و خرد او نیز شکوفان شده بود و بار خود را برون ریخته بود .
" دیده خرد " و " اندیشه روشن " او را به همانجایی رسانده بود که خواست
وی و خواست زمانش بود ،
شناخت درست هستی و جهان ،
شناخت راز خوشبختی و نگون بختی مردمان ،
شناخت راه چاره و درمان .

و این زمان ،
 سروش اهورایی برخاسته از وهومن او را به دریافت پاسخ‌هایش رسانده بود .
 پاسخ‌هایی این چنین :
 هستی چیست و آفریدگار هستی کیست ؟
 برای دادن پاسخ به این پرسش از سوی مردمان نادان و نا بخرد پیرامونش دریایی
 کزاندیشی و کوردلی موج می‌زد ،
 مردمان به دخواها ، دیوها ، خدایان پنداری دلیسته بودند ،
 آنها دخواها را خدا و فرمانروای جهان و سرنوشت خود میدانستند .
 هم دخواهای آسمانی و هم دخواهای زمینی را ،
 و برای خرسند ساختن و خاموش کردن خشم آنها پیوسته قربانی‌های خونین
 میدادند ،
 سرودهای ترس‌آلود می‌خواندند ،
 و گردن به بندگی آنها می‌نهادند .
 خدایان پنداری ، بتهایی بودند بی جان اما فرمانروا بر همه چیز مردمان .
 آنها نموده‌های چهرگان^۱ ، خورشید و ماه و ستاره و باد و باران را نیز خدا می -
 دانستند و می‌پرستیدند ،
 و برای خرسند کردن آنها آیین‌های خونین برپا می‌داشتند ،
 اما ،
 پیامبر را در باره هستی و خدا سخن تازه دیگری بود ،
 او به هستی و چهر و نموده‌های آن می‌نگریست ،
 و در دل این نموده‌ها " وهومن " و " اشا " را میدید ،
 خرد برین و سامان و هنجار هستی را ،
 و نیروی بیکران هستی بخش پوینده آفریننده را ،
 و پیامبر ،
 همین نیروی بیکران بی آغاز و بی انجام و جاودانه و پوینده و آفریننده و

بخرد و بهنجار را خدا میدانست ،
 خدایی که فروغان فروغ و شید شیدان است ،
 فروغ آسمانها و زمین است ،
 فروغ سرشار است .
 فروغی که پرتوآن در همه نموده‌های هستی نمایان است ،
 فروغی که پیامبرانرا چنین می‌ستاید :

"او کسی است که در آغاز ،
 با اندیشه و با فروغش جهان را روشنایی بخشید ،
 و با خردش جهان را سامان داد ،
 تا پیوسته نیک اندیشان را برافرازد .
 ای مزدا اهورا ،
 با فروغت که همواره پایدار است ،
 دل و جان ما را روشنایی بخش." ^۱

"ای مزدا
 هنگامی که به تو اندیشیدم و تو را شناختم ،
 دریافتم که تویی سرآغاز و سرانجام هستی ،
 و تویی پروردگار منش نیک
 و آنگاه که تو را به چشم دل دیدم ،
 دانستم که تویی ،
 آفریننده هنجار هستی ،
 و برترین داور کردارهای همه مردمان"

و پیامبر ،
 برای شناخت خدا مردم را به دیدن و شنیدن و پرسیدن و اندیشیدن و

پژوهیدن و سنجیدن و باز کاویدن و برگزیدن فرا می خواند :

" از تو می پرسم ای اهورا ،
 بدرستی مرا از آن آگاه فرما ،
 کیست آنکه در روز نخست از آفرینش خویش آفریدگار راستی گردید ؟
 کیست آنکه به خورشید و ستاره راه پیمودن نمود ،
 کیست آنکه ماه از او گهی پر است و گهی تهی .
 ای مزدا ،
 خواهان دانستن این و بسی چیزهای دیگرم .
 از تو می پرسم ای اهورا ،
 بدرستی مرا از آن آگاه فرما ،
 کیست نگهدار این زمین در پائین و سپهر در بالا که هرگز راه نشیب نگیرد ،
 کیست آفریننده آب و گیاه ،
 کیست آنکه بیاد و ابروزیدن و پیمودن تند آموخت ؟
 کیست ای مزدا آفریننده منش پاک ؟
 از تو می پرسم ای اهورا ،
 بدرستی مرا از آن آگاه فرما ،
 کیست آفریننده روشنایی سود بخش و تاریکی ؟
 کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری ؟
 کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب .
 و آنکه در این گاهان مردمان را برای نیایش و نماز فرا می خواند ؟
 از تو می پرسم ای اهورا ،
 بدرستی مرا از آن آگاه فرما ،
 کیست آفریننده خشترا^۱ و ارمییتی^۲ ورجاوند ،

۱ - خشترا - نیروی هماهنگ کننده هستی و نیروی روانی چیرگی بر خود
 ۲ - ارمییتی - نیروی جاذبه هستی و نیروی روانی مهر و عشق در مردمان .

کیست که از روی خرد پدر را بدیده و دل پسر گرامی کرد؟
ای مزدا، ای آفریدگار برین
من می‌کوشم بیاری وهومن به شناخت تو دست یابم"

پیامبر،
پس از شناخت خدا به رویدادهای هستی می‌نگریست،
به فراگشت‌ها و فراگردها و روندها و پویش نموده‌ها،
و وهان^۱ و انگیزه‌آنها،
و چون دراین یاره به ژرفی اندیشید،
راز بزرگ دیگر هستی را دریافت،
و سخن جاودانه خود را سراپید.

"از آغاز آفرینش دو مینوی همزاد پدیدار شدند
و اینک،
آن دو مینو هستند که در اندیشه و گفتار و کردار،
به چهر نیکی و بدی نمایان می‌گردند،
و از این دو،
آنکه نیک میداند راستی را برمی‌گزیند،
و آنکه چنین نیست بدی را."

"و آنگاه که آن دو مینو در آغاز آفرینش بهم رسیدند،
یکی زندگی را بنیاد نهاد،
و آن دیگری ناردگی را،
و هستی را تا پایان چنین (روندی) خواهد بود،
و در (روند زندگی) بدترین جایگاه پیروان دروغ را خواهد بود،
و بهترین جایگاه پیروان راستی را."

بدینسان پیامبر،
 پدیده‌ها و نمودهای گونه‌گون هستی را،
 نمایش برخورد و گلاویزی دو نیروی همستار دانست،
 یکی نیروی ویرانگر و میرا و میرنده،
 و دیگری نیروی سازنده و زایا و زاینده،
 دو نیرو و کششی که،
 در روان و اندیشه آدمی نیز،
 به دو چهره اندیشه نیک و سازنده و اندیشه بد و ویرانگر پدیدار می‌گردند،
 سپنتامن و اهرمن،
 یکی سازنده و برافزاینده و نیک و شادی آفرین و رامش بخش.
 و دیگری ویرانگر و کوبنده و بد و آفریننده رنج و اندوه و آشفته‌گی.
 پیامبر
 پس از شناخت هستی و بریستهای^۱ جاودانه آن به زیست مردمان و پیرامون
 خویش رو نمود،
 به زندگی نابخردانه و غم آلود و درهم و آشفته و دردناکی که مردمان پیرامون
 او را فرا گرفته بود،
 پیامبر از خود می‌پرسید:
 برآستی این همه ستم و خشم و درد و رنج و تباهی و دست یازی از چیست؟
 و راه چاره و درمان آنها کدام است؟
 و در پاسخ این پرسش بود که،
 اندیشه بلند پرواز و روشن پیامبر باز در فرا یازی^۲ و شکوفندگی و زایایی همیشگی
 خود به راز دیگری دست یافت.
 اگر بر هستی و هومن و اشاء
 خرد و سامان فرمان می‌راند،
 اگر هنجاری که بر جهان هستی فرمان می‌راند همانند هنجار فرمانروایر زندگی

وسرشت مردمان است ،
اگر او به یاری وهومن و اشا به شناخت و دریافت راستادی^۱ هستی و آفرینش
رسیده .

پس برای شناخت چون و چند زندگی مردمان نیز باید همین راه را پیمود .
راه وهومن و راه اشا را ،
و آیا بر زندگی مردمان وهومن و اشا فرمان می راند ؟
پیا مبرهنگا میکه به پیرامون خوش می نگرست و اند پشهو کنش مردمان را در می یافت ،
میدید که وهومن و اشا را فرمانی بر مردمان نیست ،
و این شناخت و دریافت خود را در سرودهای حاودانه اش چنین می آورد :

آموز گارید .
گفته های ورجاوند را واژ گونه می کند .
با گفته های خود راه و روش زندگی را آشفته می سازد .
و ما را از سرمایه گرانبهای راستی و دریافت اندیشه نیک باز میدارد .
ای مزدا ،
وای اشا ،
با سخنانی که از دلم برمی خیزد .
(از اینان) به تو گلّه می آورم^۱ "

" ای مزدا ،
مردمانی چون اینان ،
زندگی ما را تباه می سازند .
تبهکاران را برای شکوه مادی که دارند بزرگ می شمارند .
زنان و مردان را از رسیدن به اماحی که ما داریم باز میدارند ،
پارسایان و راستان را آشفته و پریشان می سازند ،

و اندیشه ها را به کزی می کشانند^۲

این آموزشها از که بود و پیامبر گله از که داشت ؟
از کرپن و^۲ "گرهماها، رهبران اندیشه و کیش دیویسنی،
پرستندگان خدایان پنداری.
کسانیکه اندیشه مردم را از راستی و نیکی به دروغ و کزی می کشانند،
و زندگی آنها را آشفته و درهم وواژگونه و دردناک می ساختند.
اما از انجا که پایه هستی از دیدگاه پیامبر وهومن و اشا بود،
با همه توان و زور و چیرگی که دروغورزان داشتند،
پیامبر،
انجام سرنوشت آنها را چنین میدانست.

هر گونه توانی که گرهما،
در پرتو دروغ و بداندیشی بدست آورده،
در انجام زندگی خود او را به تباهی خواهد کشانید،
در آن گاه است که ای مزدا،
گرهما بیان شیون بر خواهند کشید،
و آرزوی شنیدن پیام پیام آور تو را خواهند داشت.
پیام آوری که نیکان و پاکان را در برابر دشمنان راستی نگهبانی خواهد کرد"
پیامبر درباره پیروزی خرد بر نا بخردی و راستی بر دروغ می سرود.

"براستی،
آموزش راستین خرد مند برای ما پیروان آن،
از همه خوبیهها بهتر است.

ای مزدا اهورا،

تو کسانی را که،

در پی آزار منند می‌توانی بر اندازی و من می‌کوشم.

دروغ‌ورزان را از آزار و بیزاری به دل‌باختگان تو باز دارم."

سرود پیامبر درباره اشا که نمایش آن در روان آدمی راستی است چنین بود.

"هر کس می‌باید برابر قانون جاودانه (اشا) که قانون بنیاد گذار زندگی است رفتار کند.

زیرا این قانون با استواری،

نیک و بد مردمان را به داوری خواهد کشید.

و در برابر بدیها،

نیکی‌های آنها را بدرستی خواهد سنجید."

پیامبر

با این سرودهای زرین که بر دل‌ها و جانها می‌نشست،

وهومن و اشارا به مردمان شناسانید و با این شناسایی،

سه پایه زرین و گهر بار و پولادین زندگی،

اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک،

و پیام بزرگ راستی را رهنمود مردمان گردانید.

پیامبر با این پایه های منشی و رفتاری تازه

در پیروانش کزی و دروغ و بیداد و ستم را از ریشه برانداخت،

اندیشه‌ها را آراست و گفتارها را نگو کرد،

و کردارها را براه درست کشانید.

و از اینراه در روان و اندیشه پیروانش

دوزخ را به بهشت،

تباهی را به سازندگی،

تاریکی را به روشنایی،

بدی را به نیکی ،
 زشتی را به زیبایی
 و ستم را به داد ،
 فراگردانید و روان و اندیشه و خوومنش و کردار یارانش را پالوده و آراسته و
 درست و فریبا کرد .
 پیامبر
 باز می اندیشید و می اندیشید ،
 جز راهای بلند هستی ،
 به زندگی ، مردمان و شیوه زیست آنان ،
 به فراورش و گردش و خورش و دربايست های زندگی آنها .
 پیامبر ،
 درد و رنج مردمان را میدید و می شنید و می پژوهید ،
 و برای درمان آنها راه چاره می جویید .
 پیامبر ،
 در اندیشه رسیدن به اماج انجامین خود بود ،
 و اماج انجامین پیامبر ،
 فرمانروایی و هومن و اشا بر زندگی مردمان ،
 گسترش داد و مهر و اشتی و کار و آبادانی و خرمی در میان آنان بود .
 و پیامبر برای رسیدن به این اماج ،
 بازار و هومن و اشایاری می جست .
 پیامبر می فرمود :
 اگر خرد هستی آفریننده است و می آفریند .
 پس برای کار روزیست هم می باید به آفرینش و آفرینندگی رو کرد ،
 و زیباترین و پربارترین و دل انگیزترین و ارجمندترین آفرینش ها چیست ؟
 آفرینش مادر زمین ،
 همه چیز را باید از مادر زمین گرفت ،
 از کاشتن و برداشتن ،
 از پاشیدن و درویدن ،

از زمین و سبزه و درخت و گیاه و آب و خاک ،
پیامبر پیوسته می فرمود :
ای مردمان
از ویرانگری و کوچ و خانه بدوشی و دست یازی و تاراج دست بشوئید ،
بسوی مادر زمین رو کنید ،
بکارید و بدروید ،
بنشانید و بردارید ،
بزایانید و بپرورانید ،
سینه زمین را بشکافید و در آن تخم بپاشید ،
کار کنید و پیوسته کار کنید ،
و زیست شادمانه خود را در جنبش و پویش و باروری و زایایی شکوفندگی زمین
و گیاه و سبزه و ستوران سودمند بدانید و بجوئید .
و با این انگیزش ها بود که مردمان
گروه گروه از کوچندگی و خانه بدوشی و دست یازی و چپاول دست می شستند
و به آبادانی و کشت رو می کردند ،
درخت می کاشتند ،
کاریز می کنند ،
زمین می شکافتند ،
تخم می پاشیدند ،
خانه می ساختند .
و به پیشباز زندگی تازه میرفتند .
آن زندگی که آنرا پایه و مایه ای این چنین بود :
ای آفریدگار جهان هستی ،
بمن بازگوی خوشترین جای زمین کجاست ؟
آنگاه اهورمزدا گفت :
ای اسپنتمان زرتشت .
جایی که مرد پارسا و فرزند و خانه خدای بسیار باشد ،

پس از آن در آن خانه گاو و گوسپند بسیار و آرد بسیار و سگ بسیار باشد .
خوشترین حای زمین جایی است که ،
کسی بیشترین دانه ها و گیاهان و درختان میوه دار دارد و در زمین خشک آب
پدید کند و زمین مردابی بخشکاند .
باز خوشترین حای زمین کحاست ؟
اهورامزدا پاسخ داد ،
ای اسپنتمان زرتشت ،
جایی که ستوران گوناگون بیشتر پرورش بیابند و بزایند و ببالند ،
جایی که ستوران در آن زمین کود بیشتری بیراکنند .
ای آفرینده جهان هستی ،
چه کسی زمین را بیشتر شادمان کند ؟
اهورامزدا گفت :
کسی که بیشتر کشت کند و بیشتر بکارد ،
و گیاهان بیشتر برویاند ،
آب درآورد و زمین بیشتر سیراب کند ،
زمینی که بدون کشت و تخم و بی برماند ،
چونان زنان زیبایی را ماند که بی شوهر ماند و فرزندان بسیار نیاورد !
ای اسپنتمان زرتشت ،
کسی که در کار کشت نیست و زمین را شخم نمیزند ،
به چنین کسی زمین نفرین کرده گوید :
ای کسیکه شخم نمیکنی ،
آگاه باش و بدان که ،
بر در بیگانگان برای خوراک خواهی ایستاد ،
و از این وان پرسش خواهی کرد و پیوسته نیازمند باز مانده خوراک دیگران
خواهی شد .

کسیکه تخم میپاشد ،
 اشویی می‌گارد و در گسترش آیین مزدا می‌کوشد .
 پاداش چنین کسی با صد نماز و نیایش و از هزار انجام آیین های دینی نیکوتر
 است .

پیامبر ،
 می‌خواست که اشا در زندگی مردمان نیز فرمان براند ،
 و برای رسیدن به این اماج می‌فرمود :
 اشا در زندگی ها زمانی شما داد و دادگری و پایبندی به پیمان است ،
 به داد روکنید ،
 پیوسته در زندگی خود دادگر باشید ،
 و هرگز پای از داد و دادگری بیرون منهدید .
 و پیمان خود استوار دارید و هرگز پیمان شکنید ،
 که رستگاری شما در پیروی از وهومن و اشا ،
 پیروی از راه راستی و داد و دادگری و پایبندی به پیمان است ،
 راستی و دادی که زندگی مردم را فرامی‌گردانید و بجای جنگ و خونریزی و
 آشوب و درهمی و آشفته‌گی و بینوایی و درماندگی ،
 دوستی و آشتی و آرامش و سامان و توانگری و توانایی را به ارمغان می‌آورد .

بند ۹ - دو دلی روان جهان

اینک سرودهای پیامبر همه جا گستر شده بود .
رهنمودهای زرینش دلها و جانها را می‌نواخت .
پیروانش با گروهی وباوری پولادین و دل بستگی و مهری بیکران ،
اندیشه‌هایش را می‌پراکندند .
تب و تاب همه جا را فرا گرفته ،
و همه چیز نشان از زایش نو میداد ،
اما ،
روان جهان باز گله داشت ،
و باز بدرگاه اهورمزدا از سرنوشت خویش نگرانی می‌کرد .
روان جهان
از اندیشه تابناک و بارور زرتشت خرسندی می‌کرد ،
اما از توان او در دو دلی بود .
روان جهان
پیامبر را در بالاترین مرزفرزانی و خرد و اندیشه‌وری میدید ،
اما میدانست که در زندگی مردمان ،
بدون توان و نیرو
بهبازی و فراگرد شدنی نیست ،
اما ،
مزدا اهورا ،
در این باره نیز روان جهان را استوانی^۱ داد و او را از توان و نیروی پیامبری
آگاه ساخت ،

۱ - اعتماد و اطمینان .

و توان و نیروی پیامبر چه بود؟
 سخن او بود،
 سخن مانتره،
 سخن اندیشه‌انگیز و رهاوندی که چون از دهان پیامبر بیرون میشد،
 به جان و دل مردمان می‌نشست و آنها را به جهان پاکی و پارسایی می‌کشانید.
 در سخن پیامبر،
 دریایی سبزش و شور و انگیزش بود،
 با شنیدن سخن پیامبر،
 مردمان به اندیشه فرو می‌رفتند،
 و دل و جانشان به پرواز در می‌آمد.
 و این همان چیزی بود که اماج پیامبر بود،
 پیامبر هرگز سخن و اندیشه خود را با زور و تندی در مغز مردمان حای نمیداد و
 اندیشه‌ای را بمردمان بار نمی‌کرد.
 کار بزرگ پیامبر بر انگیزتن اندیشه‌ها بود،
 همانگونه که خود می‌فرمود:

"ای مزدا،
 از آنجا که در آغاز،
 در مردمان تن و نیروی یابش^۱
 و از اندیشه خود خرد آفریدی،
 و زندگی را در کالبد تن نهادی،
 و از آنجا که،
 نیروی کنش و سخن راهبر به مردمان بخشیدی
 هر کسی می‌تواند کیش خود را آزادانه و بدخواه برگزیند."

پیامبر سخن می گفت و می سرود ،
 و سخن و سرودش چنان بود که شور در دل ها می دمید و اندیشه ها را به پویش
 و بالش در می آورد ،
 و همین مانتره پیامبر بود که در اندک زمانی جنبش و پویشی دریا گونه در مردان
 پدیدار کرد ،
 و فراگشت بزرگ تاریخ را فراهم ساخت .
 و باز همین مانتره پیامبر بود ،
 که در درازنای زمان ،
 با دیدن گزند فراوان و آسیب بسیار دشمنان ،
 همچنان زنده ماند ،
 و به زادگاههای ا پسین رسید ،
 و مایه روشنایی و گرمی دلها ،
 و پیرایش و پالایش و آرایش روانها گردید .

بند ۱۰ - اماج زندگانی

یاران پیامبر روز بروز رو به فزونی بودند ،
مردمان پاک اندیش از هر سو بسه اندیشه های پیامبر رو می کردند ،
و با برخورداری از آن چشمه خورشید .
با گروشی و باوری استوار و با همه دل و جان خود رهبری فرزند شایسته مزدا را
می پذیرفتند ،
و با یاری اشا و هومن ،
بسوی آماجی که پیامبر برای زندگی آنها شناسانده بود گام برمیداشتند .
و اماج زندگی از دیدگاه پیامبر چه بود ؟
رامش و شادمانی راستین .
در زمانی که پیامبر میزیست ،
مانند هر زمانی و در هر جایی و نزد هر کسی ،
اماج زندگی پرسش بزرگ مردمان بود ،
و هر کسی برای رسیدن به آماجی به گونه ای گام برمیداشت ،
یکی آماج زندگی را در زور بازو و نیروی تن می جست .
یکی در خواسته و زر .
یکی در توان و نیرو و زور فرمانروایی ،
یکی در پشت کردن به خواسته های جهانی و کشتن آرزوها و هوسهای تنی و
روانی ،
و یکی بر آوردن هر چه بیشتر خواستها و هوسها .
هر کسی در باره این پرسش بزرگ بگونه ای می اندیشید و بگونه ای برای رسیدن
بدان می کوشید .

و بودند گروه بسیاری که زندگی خود را بر سر آماج خود می نهادند .
اینان با همه توان و نیروی خود اماجی را پی می گرفتند ،
و چون به پایان زندگی میرسیدند در می یافتند که چه آماج شوم و پلیدی برای خود
برگزیده بودند ،

و چگونه زندگی خود را بدست خود تباه و نابود ساخته اند .

اما پیامبر و آماج زندگی .

پیامبر از روز نخست .

دو چیز را آماج زندگی مردمان نهاد ،

رامش و شادمانی .

رامش و شادمانی راستین .

پیامبر به پیروانش می آموخت .

بگونه ای زندگی کنید که پیوسته آرام باشید .

خشم و ترس و نگرانی و آرزو هوس و تند و بلند پروازی و پندارگرایی و دست

یازی و شتاب و هر کنش اهریمنی دیگر را از خود برانید ،

تا آسوده و آرام باشید .

و بگونه ای زندگی کنید که پیوسته شادمان و خرسند باشید .

اما آن شادمانی و خرسندی که پیامبر رسیدن به آنرا چنین میدانست :

"خرسندی از آن اوست .

که به دیگران خرسندی بخشد .

آن خرسندی که خدای دانا ،

بار ای و خرد خود ارزانی میدارد ،

من برای پیشبرد آیین راستی ،

نیروی تن و روان ،

و زندگانی همراه با ،

آرامش و نیک منشی را خواهانم ."

پیامبر هرگز ،
 مردمان را به پی جویی خوشی و خرسندی تکی بر نمی انگيخت و
 پیوسته مردمان را اندرز میداد و فرامی خواند که:
 در زوارش مردمان باشید ،
 مردمان را دریابید ،
 در غم و شادی مردمان خود را انباز بدارید ،
 از خواسته خود به نیازمندان ببخشایید ،
 از میان کارها آن کاری که سود همگان را بیشتر بفراهمد برگزینید .
 و پیوسته خرسندی خود را در خرسندی دیگران جستجو کنید .
 این فرازهای برخاسته از اندیشه‌ی زرتشت را بخوانیم .

بشود که در این خانه فراز آید خشنودی پاکان و فرارونی^۱ و فراوانی ،
 توانایی و سود و فرو آسایش ،
 بشود که در این خانه فراز آید ،
 اشویی و تندرستی ،
 به پهنای جهان ،
 به درازی رودخانه ،
 و به بلندی خورشید تابان .
 بشود که فراز آید و پیروز گردد در این خانه ،
 فرمانبرداری بر نافرمانی ،
 آشتی بر جنگ ،
 را دی بر تنگ چشمی و دست بستگی ،
 فروتنی بر خودپسندی ،
 سخن راست بر گفتار دروغ ،
 و اشویی بر ناپاکی .

در این خانه کم نشود ،
 آسایش و شکوه ،
 آسایش پایدار و آسایش همگان .
 در این خانه
 آرزوی نیکان برآورده باد .
 بدخواه سرنگون باد ،
 فرو شکوه افزون باد ،
 فرزندان نیکوکار ارزانی باد .
 آسایش و اشوبی و نیکی تا دیر زمان پایدار باد .
 این کیش اهورایی زرتشتی تا دیر زمان پایدار باد . ۱

بند ۱۱ انجمن مغان

اینگ،
ایین و دین پیامبر همه جا گیر شده بود،
ازهر گوشه‌ای آوای بهدینی و پاکی و راستی برمی‌خاست.
آتش ورجاوندی که پیامبر برافروخته بود همه جا را فروزان کرده بود،
و پیامبر که میدانست،
می‌باید مردمان را بهم پیوند داد،
در اندیشه پی ریزی بنیاد نویی بود که در خور کیش نو باشد،
و سرانجام، این بنیاد را پی نهاد:
انجمن مغان را،
انجمنی از پاکترین و ارزنده‌ترین و والاترین و گرامی‌ترین و استوارترین و اندیشه
ورترین یاران پیامبر،
و انجمن مغان،
و هموندان آتش،
پس از پیامبر و در درازنای زمان،
مانند چشمه‌ای حوشان،
ورودی خروشان،
و خورشیدی تابان،
و در هر جا و هر زمان،
چه سخت و چه آسان،
و چه آشکار و چه پنهان،
بدون امید به بردن سود و داشتن بیمی از زیان

و بدون دل‌بندی به نام و نشان ،
 باوارستگی و پارسایی و پاکی دل و جان ،
 و با مهری بی پایان ،
 به همه آفرینش های جهان ،
 و کوشا در راه خوشبختی و بهزیستی و شادگامی مردمان ،
 و با پیروی از خرد روشن و اندیشه فروزان ،
 در راه گسترش اندیشه و آرمان پیامبر کوشیدند .
 و از بایگانی سینه خود هر چه را که می دانستند به مردمان وارسته پس از خود
 سپردند ،
 و خورشید تابناک آئین زرتشت را زنده نگهداشتند .
 یاران انجمن ،
 با این پیمان ،
 که خود را نخواهند و بهروزی مردمان را بخواهند ،
 و هر گونه نامجویی و هوس ورزی و کام خواهی و سود بری را برای خود در خود
 نایب سازند ،
 پای به میدان بزرگ گسترش و استوار کردن آرمان پیامبر نهادند .
 و دیری نگذشت که یاران مغان ،
 با نیروی باوری که آنها را بهم پیوند داده بود ،
 نیروی پرتوانی شدند که توانستند سخن و پیام و مانتره پیامبر را به همه جا
 و تاسرزمین های دور بپراکنند ،
 و با راستی و پاکی و وارستگی و گذشت و گروش و برادری که دل و جان آنها را
 گرفته بود .
 و پیام آرامش و شادمانی را که اماج دین پیامبر بود به مردمان برسانند .
 انجمن مغان با آموزش و دستور پیامبر
 برای هازش^۱ و گردهمائی خود .

آتشکده را پی نهادند ،
 و در آن آتش جاودان ورجاوند را افروختند ،
 و پیوسته افروخته نگهداشتند .
 و آتش و آتشکده چه بود .
 آتش نماد^۱ بهدینان بود
 آتشکده‌ها ز شگاه بهدینان بود ،
 آتش پرستش سوی بهدینان بود .
 آتشکده جایی بود که بهدینان در آن گرد می آمدند ،
 نیایش می کردند ،
 میخواندند و می سرودند ،
 روان و اندیشه و دل و جان خود را می پالودند و می آراستند و می آسودند .
 دانش ها و آگاهی های خود را بهم میرساندند و می آموختند .
 درباره پرسش های زیست خود رای می زدند و چاره می جستند .
 یکدیگر را یاری می کردند و برای یاری به نیازمندان رای می زدند .
 یا یکدیگر همدلی و همزبانی و همدردی و همسگالی می کردند و گره از کار یکدیگر
 می گشودند .
 و شناساندن آتش به چهر نهاد بهدینان و بر پا کردن آتشکده برای هازش آنان .
 از خود پیامبر بود .
 پیامبر ،
 در یک روز که یارانش گرد آمده بودند ،
 آتش فروزانی را بدانها نمود و فرمود :
 به این آتش بنگرید که چنان از هر آلودگی پیراسته است ،
 آتش گرما میدهد و روشنایی ،
 سنگ پایه هازش و گرد همایی و خان و مان آتش است .
 آتش فرا یاز است و زبانه آن هرگز به پایین و پستی نمی گراید ،

آتش کشنده همه پلیدیها و درجها و ناپاکی هاست .
 آتش سرچشمه زندگی و سرچشمه هستی زمینی است .
 آتش را باید باندازه و با اندیشه افروخت ،
 آتش فراتر از اندازه و بدون اندیشه ویرانگر است ،
 مانند هر چیز دیگر که اندازه و رمز درست آن سازنده و بیشتر و کمتر از آن ویرانی
 آفرین است .
 آتش در شب تار رهنمای مردمان به خانه و کاشانه است ،
 آتش زندگی را آسان می کند ،
 با آتش آهن سخت نرم میشود و بهر چهری که بخواهید در می آید ،
 ابزار کار و کشت با گرمای آتش ساخته و پیرداخته میشود .
 پس ای یاران آتش را نماد خود کنید ،
 آتشکده را هازشگاه خود سازید .
 در زمینی پاک که از راهی درست بدست آمده باشد ،
 جایگاهی در خور بسازید و در آن آتش را پیوسته افروخته بدارید .
 در آن خانه ،
 دفتر و نامه و سرود گرد آورید .
 در آنجا گرد هم آیید و درباره همه کارهای نیک مینوی و جهانی بیندیشید .
 در آن خانه هرگز با تن و بدن آلوده و اندیشه ناپاک پای منهد .
 در آن خانه هرگز زبان خود بدروغ میالایید و سوگند مخورید و دشیادی^۱ مکنید
 و سخن بیپوده و هرزه مگویند .
 در آن خانه رفتار سبک و بیجا مکنید .
 آتش و رجاوند آن خانه را پرستش سوی خود کنید و برابرش نماز و نیایش بجای
 آورید .
 آن خانه را گرمی بدارید و در آبادانی و زیبایی و نگهداری آن بکوشید .
 در آن خانه بسار بیایید و بروید .

در پای آتش افروخته بایستید و نماز و نیایش کنید .
 نیکی ها را بستائید و بدیها را بنکوهید .
 و بر خود بخوانید که پیوسته مانند آتش ،
 گرمی و روشنایی بخش و پاک و کشنده پلیدیها و در جها و فرایاز و رهگشای مردم
 از تاریکی به روشنایی ،
 و آسایش بخش مردم باشید .
 و باز مانند آتش پیوسته در هر کار در مرز و اندازه گام بردارید و هرگز پای
 از مرز اندازه بایسته بیرون مگذارید .
 و چنین بود انحن مغان و کار سترگ آن ،
 انحن مغان پیام رسان اندیشه های زرتشت بود .
 انحن مغان در پس پرده می زیست .
 هرگز به نمایش و بزرگ نمایی نمی پرداخت .
 با فروتنی و با پابندی به والاترین فرورده های پاک آدمی در راه یاری به آفرینش و
 روان جهان ،

و بهزیستی و خوشی مردمان ،
 و پراکندن اندیشه و آموزشهای پیامبر جادوان می پرداخت .
 و در پرتو همین یاری و برادری بود .
 که "خشترا" نیروی ماندن و پایداری ،
 به انحن مغان و یاران و پیروان پیامبر روی نمود ،
 و آنرا برای نگهداری و نگهبانی اندیشه های پیامبر برپا داشت .

خورشید همیشه تابان

اینگ زرتشت ،
پیامبر راستی و پاکی ،
پای به دروازه تاریخ نهاده بود .
فر و غش همه حا گیر شده بود .
وسخنش مانند پرتو خورشید دلها و جانها را روشنایی و گرمی بخشیده بود .
یارانش همه جا پراکنده بودند .
و همه حا آتش و روحاوند برافروخته شده بود .
و همه جا ،
سرود خوانان بهدین گرد آتش گرد می آمدند ،
و سرودهای دلکش اهورائی خود را می خواندند ،
سرودهایی در ستایش ،
راستی و پاکی و مهر و آشتی و رسایی و بالندگی و خرمی ،
در ستایش کار و کشت و آبادانی و فراوانی و توانایی .
و روان جهان ،
که تا دیروز از ستم و زور و گستاخی و بیدادگری و دست یازی به درگاه اهورا مزدا
نال و گله می کرد .
اینگ ،
از گسترش آیین بهی و بهدینی ،
از گسترش آیین کشت و کار و آبادانی ،
از گسترش آیین زیبایی و روشنایی .
از گسترش آیین دوستی و مهر و آشتی .
شکفته شده بود و شادی سرا ، پایش را گرفته بود ،
روان جهان ،

شادمانه بدرگاه اهورمزدا آفرینگان می کرد و آمدن زرتشت را سپاس می گفت .
 روان جهان که می خواست خشترا ،
 توان بزرگ و شکست ناپذیری اهورایی بر زندگی بهدینان سایه گستر باشد ،
 ارزو و خواست خود را انجام شده میدید .
 بهدینان ،
 با ارمغان بزرگ ،
 اندیشه نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک و رهنمود گهربار :
 راه در جهان یکی است و آن راه راستی است ،
 به این توان و نیروی بزرگ دست یافته بودند .
 زرتشت پیامبر راستی و پاکی ،
 فرمان بزرگ تاریخ را رانده بود ،
 گردونه زمان را از گرداب هراسناک و کشنده ای که در آن افتاده بود رها نموده بود ،
 آتش ورجاوند و یابنده و جاوید بهدینی را برافروخته بود ،
 درفش و هومن و اشا را برافراخته بود ،
 پیک خورشید را از آسمانها به زمین رسانده بود ،
 ارمغان بزرگ اهورای سرود گاتهایبی و سخن مانتره را سروده بود .
 پیام زندگی ساز و خوشی آفرین و آسایش بخش خود را رسانده بود .
 گمارش خود را بانجام رسانده و به مزد او به جاودانگی پیوسته بود ،
 آنچنان که خود سروده بود :

ای مزدا اهورا ،
 همچون پرستنده ای پایند و استوار ،
 به اشا و راستی ،
 با همه دل و جانم ،
 خرد پاک تو را می ستایم و از تو می خواهم ،
 که همانگونه که خواست تو ست گمارش رهبری را به انجام برسانم و بدیدار تو
 و همراهی با تو برسم .

پایان

- ۱ - روان جهان ترجمه عبارت "گئوش اورون" است. در اوستا "گئوش اورون و گئوش تشن" باهم می آیند که یکی به معنای روان جهان است و دیگری جهان مادی و تنی است. منظور از روان جهان روان و نیروی زندگی بخشی است که در موجودات جهان هست. برخی از اوستا شناسان اروپایی این عبارت را روان گاو ترجمه کرده اند که به مفهوم گاتها گزندی بزرگ زد ماند.
- ۲ - اشا و اردیبهشت: سامان و هنجار فرمانبروا بر جهان هستی و سامان و هنجار فرمانروا بر روان آدمی که راستی نمود آنست.
- ۳ - دیویسنی - دئوا که در زبان دری دیو شده خدایان پنداری پیش از زرتشت بودند. پیروان این کیش را دیو پسنی می گفتند.
- ۴ - اهو هنجار فرمانروا بر اندیشه و روان و نیروی مینوی و رهبری جهان اندیشه است.
- ۵ - رتو - هنجار فرمانروا بر جهان مادی و تن و رهبر جهان مادی است.
- ۶ - وهومن - خرد هستی، خردی که در همه نمودهای هستی هست، در روان آدمی وهومن یعنی نیک اندیشی.
- ۷ - خسترا - به معنای نیروی هماهنگ کننده هستی و در روان آدمی نیروی چیرگی بر خود و خویشنداری.
- ۸ - انجمن مغان - انجمنی بوده که پیروان و یاران زرتشت در آن بودند و کار نگهبانی و گسترش دین را در دست داشتند.
- ۹ - مانتره - سخن اندیشه انگیز.
- ۱۰ - اهون ور - یکی از گرامی ترین سرودهای اوستایی است که در آن مردم به پیروی از هنجار هستی و راستی فراخوانده شده اند.
- سروش - نیروی الهام بخش برخاسته از اندیشه ی بالیده پرورده.
- ۱۱ - سپنتا ارمئیتی - نیروی جاذبه هستی و در روان آدمی نیروی مهر و عشق
- ۱۲ - کرپن و گرهما - رهبران کیش دیویسنی.



این کتاب با یاری رادمردبهدین "نیک اندیش" چاپ شده است .